

محمدرضا کاشانی انتشار گفت‌وشنود پی آمده، دو مناسبت دارد. اول، سالروز اعدام حسنعلی منصور که زنده‌یاد احمد شهاب در آن نقشی‌نمایان داشت و دوم، سالروز پیروزی انقلاب اسلامی که راوی فقید، از فعالان آن به شمار می‌رفت. امید می‌ریم که انتشار این خاطرات خواندنی، در روزهای ده فجر انقلاب اسلامی، مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ دولت از مجازات کسروی طفره رفت، فدائیان اسلام اقدام کردند

زنده‌یاد حاج‌احمد شهاب، در زمره اعضای قدیمی جمعیت فدائیان اسلام بود. او مبارزه و سیاست‌ورزی دینی را از نیمه دهه ۲۰ آغازید و تا پایان حیاتش در خرداد ۱۳۸۶، به آن تداوم بخشید. وی گام‌های سیاست‌ورزی خویش را در جمعیت فدائیان اسلام و در مواجهه با احمد کسروی آغازید.

«هنده از سال ۱۳۲۴ با شرکت در جلسات فدائیان اسلام، با فضای مبارزه آشنا شدم. در آن دوره، احمد کسروی علیه مسلمات اسلام و تشیع، تبلیغ می کرد و در کتاب‌ها و نشریات خود، به تمسخر اعتقادات مسلمان‌ها و احکام دین می پرداخت. ما مطالب او را برای علمای نجف و تبریز فرستادیم و بعضی از آنها، حکم از تاد کسروی را صادر کردند. ما نظر علما را به اطلاع دولت رساندیم و خواستیم واکنش مناسب نشان بدهد. نخست‌وزیر و به تبع او وزارت دادگستری‌اش، حاضر نشد حکم شرعی را دربارہ کسروی اجرا کند، به همین دلیل فدائیان اسلام، تصمیم گرفتند تا خودشان کسروی را از بین ببرند. نهایتاً سه نفر از اعضای فدائیان، یعنی شهید سیدحسین امامی، جواد مغفوری و ابوالقاسم رفیعی، برای این کار مأموریت پیدا کردند. جواد مغفوری خود را به دادگاهی که کسروی را محاکمه می کرد، رساند و به سمت او تیری را شلیک کرد. رئیس دادگاه از ترس بیهوش شدد وزیر میز افتاد! حسین امامی نزدیک رفت تا مطمئن شود که کسروی مرده و بعد که مطمئن شد، از دادگاه بیرون آمد و ندای الله‌اکبر سر داد و فریاد زد: « کسی را که قرآن می سوزاند و دین را مسخره می کرد، از بین بردیم!» سیدحسین امامی را دستگیر کردند، ولی ما ضارب اصلی، یعنی مغفوری را با ماشین از معر که در بریدم و در جلوس، تا چند سال مخفی کردیم! بعد از دستگیری او، نزد علما رفیقیم و گفتیم: کسروی بر حسب حکم بسیاری از شما، مرتد بود و باید کشته می شد. سسرانجام با تلاش مرحومان: سید علینقی فیض‌الاسلام و شمس‌الدین ابهری و چند تن از علمای دیگر، به دفتر نخست‌وزیر وقت، یعنی قوام‌السلطنه رفیقیم و بالاخره با دستور او، حسین امامی آزاد شد. این اولین اقدام عملی و جدی فدائیان اسلام بود و نام آنها را بر سر زبان‌ها انداخت.»

■ امامی روز شنبه قتل هُزیر من هستم، مزارحم کسی نشود!

اعدام انقلابی عبدالحسین هُزیر از سوی فدائیان اسلام و توسط شهید سید حسین امامی، از قبول خواندنی تاریخ نهضت ملی ایران به شمار می‌رود. در این فصل اما خاطرات احمد شهاب- که از نزدیک شاهد ماجرا بود- خواندنی به نظر می‌رسد: «واقع قضیه این بود که مرحوم حسین امامی از طرف نواب صفوی مأمور شده بود که عباس سعودی مدیر روزنامه انقلابی را ترور انقلابی کند. می‌دانید که هُزیر مدتی نخست‌وزیر بود، ولی به علت مخالفت شدید آیت‌الله کاشانی و نظایرات مردم، ناچار به استعفا شد. چند روز بعد شاه او را وزیر دربار کرد. در یکی از روزهای محر، من و ابوالقاسم رفیعی با هم آمدیم از آن زمان در حال قدم زدن بودیم. امامی گفت: من باید دنبال نقد بروم و رفت! پرسیدیم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم به مسجد مهسپسالار. با هم رفیقیم. آقای فلسفی منبر بود و هم از راه‌روی مسجد استاده بود و به هر مدحایی که می‌آمد، یک خلمت می‌داد! امامی به محض آنکه وارد شد گردن هُزیر را گرفت و یک تیر به او شلیک کرد! مردم از صدای تیر، متوحش شدند! فلسفی به ناراحت شد و خواست منبر را ترک کند، ولی گفته شد که رفیعی ترکیده امامی آرام شدند و دوباره در جای خود نشستند. امامی به تصور اینکه کار هُزیر تمام نشده، بقیه او را گرفت و دو تیر دیگر به او زد و همانجا کار تمام شد و عیش هُزیر نقش بر زمین شد! جنازه هُزیر را از در پشت مسجد بیرون بردند. ما هم امامی را از همان در خارج کردیم ولی شخصی گردن کلفت به نام قهرمانی- که کارمند وزارت پست و تلگراف بود- امامی را گرفت و ما هر چه تلاش کردیم، نتوانستیم او را از چنگش رها کنیم! ماأموران دیگر هم دستگیر شدند که چه کنند! پلان اجازه اجرا دادند تا مخربین جراید با امامای مصاحبه کنند تا شاید از این طریق چیزی دستگیرشان شود.. از جمله کسانی که با امامی مصاحبه کرد، مدیر روزنامه آسیای جوان بود. او از صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر، منتظر بود تا نوبتیش برسد. امامی یک نخ سیگار می‌گردد تا بکشد. سپس دفتر یادداشت او را گرفته و روی یک ورق سفید آن می‌نویسد؛ سبب قتل هُزیر من هستم و هیچ سگ در این موضوع مداخله نداشته است، مزارحم کسی نشود! هنگامی که مدیر آسیای جوان خواست از زندان خارج شود، مأموران اوراق مصاحبه را از دفتر یادداشت جدا کردند و گرفتند، اما متوجه دستنوشته امامی- که میان یکی از صفحات سفید بود- نشدند و دفتر یادداشت را به او برگرداندند! آن شخص زمانی که به دفتر کارش رفت، لایه اوراق سفید متوجه شد که دستنوشته امامی نزد او باقی است. به همین مناسبت فریادی آن روز، دستخط امامی را در روزنامه خود کلیشه و چاپ می‌کند. همین موضوع باعث شد که مردم آن روز، آسیای جوان را تا ۵۰ تومان خریداری کنند! روز بعد از قتل هُزیر، شبانه سیدحسین امامی را در میدان توپخانه به دار آویختند و او را شهید کردند.»

■ مثنی فدائیان اسلام! اتمام حجت و اخذ مجوز شرعی از فقها
فدائیان اسلام در طول سالیان اوج‌گیری نهضت ملی ایران، مواضع را بیش پای آن برداشتند و زمینه صدارت دکتر محمد مصدق و به تکف آمدن ثروت خدادادی نفت را فراهم ساختند. با این همه جریان تاریخ‌نگاری ضددینی با وابسته به طیف غالب نهضت ملی، همواره سعی کرده تا به

خارج

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷



«اسلام و تشیع، حلقه وصل نهضت ملی و انقلاب اسلامی»

در گفت‌وشنود با زنده‌یاد احمد شهاب

عمری تکاپوی پردغدغه

از دادگاه کسروی تا دادگاه هویدا!

به نخست‌وزیری برسد، با فدائیان اسلام رابطه خوبی

داشت، ولی همین که به نخست‌وزیری رسید، آنها را طرد کرد! جابجایی رزم‌را، نخست‌وزیر و عامل انگلیس بود و به شدت با ملی شدن صنعت نفت، مخالفت می‌کرد. فدائیان اسلام در جلسه‌ای با سسران جبهه ملی، توافق کردند که رزم‌را را از سر راه برارند، به شرط آنکه آنها پس از به دست گرفتن دولت، احکام اسلام را اجرا کنند. فدائیان اسلام توسط شهید خلیل طهماسبی، به عهد خود وفا کردند و رزم‌را را از سر راه برداشتند. پس از وی، حسین غلاسر کار آمد. در این موقع شهید نواب صفوی اطلاعیه داد و خطاب به علاء گفت: توایقت حکومت بر مردم را نداری و باید فوراً کنار بروی! در نتیجه دوره نخست‌وزیری علاء، بیش از ۱۰ روز طول نکشید و کناره‌گیری کرد و دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید و اندکی پس از رسیدن به قدرت، بسیاری از اعضای فدائیان اسلام را بازداشت و عده‌ای را به بند عباس، قلعه فلک‌الافلاک در خرم‌آباد و مرا به کرمان تبعید و نهایتاً شهید نواب صفوی را زندانی کرد! ایشان در زندان، اعصاب غذا کرد و ما هم به پیروی از او، اعصاب غذا کردیم. بالاخره بعد از ۱۶ روز، مجبور شدند ما را آزاد کنند.»

■ شهید نواب صفوی، در زندان ۲۰ ماهه دکتر مصدق!

اعضای جبهه ملی و در رأس آنان محمد مصدق، پس از قدرت گرفتن، تمامی عهدهای مذهبی فدائیان اسلام را به یوته نسیان سپردند! گذشته از این، تابت عناب‌ها و انتقادات آنان را نیز نداشتند و نهایتاً به پهلنای وا‌هی، رهبر فدائیان اسلام وعده‌ای از یارانش را به زندان افکندند. احمد شهاب که خود در زمره‌این زندانیان بوده، در این باره چنین آورده است: «همانطور که اشاره کردم،



زنده‌یاد شهاب

در دادگاه از رحیمعلی خرم پرسیدند: چرا ۱۶۰ دختر اهل شیلی و فیلیپین را به ایران آورده و عشرت‌تکده راه انداخته‌ای؟ فریادش بلند شد: این دیگر چه جور دادگاه اسلامی‌ای است؟ من فقط ۱۰۰ نفر را آورده‌ام! گیر کارش

■ دکتر مصدق پیش از نخست‌وزیری، با فدائیان اسلام رابطه خوبی داشت!

اعضای جبهه ملی و در رأس آنان دکتر مصدق پیش از نیل به قدرت، با جمعیت فدائیان اسلام هم هدف بودند و هم از این روی میان ایشان، رابطهای گرم برقرار بود. هم از این روی شهید نواب صفوی، زمینه‌ساز توقیفات بعدی آنان گشت. راوی خاطراتی که می‌خوانید، در این باره چنین می‌گوید: «دکتر مصدق قبل از اینکه

فدائیان اسلام در منزل مرحوم آقائی، با اعضای جبهه ملی درباره زرم‌را زرم‌آرا برنامه‌ریزی کردند. فدائیان اسلام در مسجد شاه، جمع شدند و شهید سیدعبدالحسین واحدی سخنرانی کرد و گفت: رزم‌آرا محکوم به مرگ شده و ما این کار را خواهیم کرد! این گردهمایی، در روز جمعه انجام شدد و روز دوشنبه، موقعی که رزم‌آرا در مجلس ختم آیت‌الله فیض شرکت کرد، شهید خلیل طهماسبی او را زد. بعد هم در بازجویی، خودش را علیه امام محمد حسنکافر معرفی کرد! از همان روز، دکتر مصدق مخالفت خود را با فدائیان اسلام شروع کرد. حضرت امام مرا دعا کردند و از آن پس، به بیت ایشان رفت و آمد داشتم. مر مرحوم شهید عراقی، به شدت مورد وثوق و علاقه حضرت امام بود. علاوه بر آن شهید بزرگوار، جناب آقای عسگر اولادی شخصیتی به معنی کامل کلمه متدین، انقلابی و آزت‌شمنده مسخره گفتند: شهید نواب صفوی در ساری، سخنرانی کرده و گفته است: این مشرف‌فروشی‌ها از کتابوفروشی‌ها بیشتر است. و حرف باعث شده که مردم بیزند و مشرف‌فروشی‌ها را تخریب کنند و اوضاع شهر به هم بریزد! با این اتهام واهی، شهید نواب را به ۱۸ ماه حبس محکوم کردند!»

■ مصدق عهدی‌سه موازین دینی، در حبشه فردی و اجتماعی نداشت!

میزان پایبندی‌های فردی و اجتماعی دکتر مصدق، همواره از مدخل‌های مهم در شناختن وی بوده است. بسا کسان از جمله نیروهای مذهبی نهضت ملی، بر این باورند که وی به احکام دینی پایبندی نداشت و این را در مواردی چند، علنی ساخت: زنده‌یاد احمد شهاب، در زمره این طیف به شمار می‌رفت. «دکتر مصدق فردی ملی‌گرا و لیبرال بود و چند تن از اعضای در چارچوب قانون اساسی وقت بود. من به چند نمونه از رفتارهای آشکاره می‌کنم، خودان قضاوت کنید که چه شخصیتی داشت. یک بار در ماه رمضان، دکتر مصدق که وکیل مجلس بود، در حال نطق در مجلس لیوان آبی را سر کشید! یکی از نمایندگان به او تذکر داد که یوزه خواری در ملاعلا، از نظر شرع مقدس صحیح نیست! دکتر مصدق گفت: من پیرمرد هستم! آن وقتی در جواب او گفت: اگر عذر داری، می‌توانی در خفا آب بخوری و نباید تجزی کنی!.. از همین رفتار، من سیزدهان پایبندی مصدق به آداب و احکام شرعی را حدس زد. قبلاً هم یک بار در مورد حجاب در مجلس گفت: «روش رضاشاه برای کشف حجاب غلط بود، من بای‌حجابی مخالف نیستم، ولی فکر می‌کنم با سرنیزه نمی‌شود این کار را انجام داد، برای قبول بی‌حجابی باید روی افکار مردم کار و آنها را آماده کرد تا خودشان بی‌حجابی را بپذیرند! من با روش او که سرنیزه و زور بود، مخالف هستم!» این هم نظر او درباره حجاب- که‌از ضروریات اسلام است- بود! در مورد مشرف‌فروشی‌ها هم وقتی فدائیان اسلام و هیئت‌های مذهبی اعتراض کردند، مصدق حاضر نشد دستور به بسته شدن آنها بدهد و گفت: دولت از این طریق کسب درآمد می‌کند و مالیات می‌گیرد! مورد دیگر هم عکسی است که نشان می‌دهد وقتی فدائیان اسلام و هیئت‌های مذهبی اعتراض می‌کردم، مصدق دست او را نمی‌بوسد! همین چند مثال، می‌دهد دکتر مصدق، تا کمر خم شده و دارد دست

■ فرجام تعاملات آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق و جبهه ملی
علاوه بر جمعیت فدائیان اسلام، زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و اطرافیانش نیز در زمره همپیمانان دکتر مصدق در دوران نهضت ملی ایران

زنده‌یاد احمد شهاب در دادگاه اعضای جمعیت مؤتلفه اسلامی (ردیف سوم از چپ)

موقعی که ساواک مرا ساوار ماشین کرد که ببر د، دیدم شهید حاج مهدی عراقی هم در ماشین نشسته است! او به من گفت:

اسامی افراد و جای اسلحه‌ها، لورفته و ۱۳ نفر را دستگیر کرد‌ه‌اند! در دادگاه بدوی به پنج سال حبس محکوم شدم، ولی وقتی فهمیدند عضو مؤتلفه هستم، به ۱۰سال زندان محکومم کرد‌ند! جرم من هم، مخفی کردن شهید حاج صادق امامی بود!

شهاب به عاقبت این همکاری و تعامل نیز اینگونه اشاره می‌کند: «آیت‌الله کاشانی در مقاطع مختلف، از اعتبار، آبرو و حتی جان خود ماهی گذاشت و از دکتر مصدق حمایت کرد، اما او قدر آن همه لطف و خوبی را ندانست و روزنامه‌های طرف‌نارشار، انواع تهمت‌ها را به آیت‌الله کاشانی زدند و ایشان را که عمری با انگلیسی‌ها مبارزه کرده بود، انگلیسی خواندند! در مجموع دکتر مصدق و نیروهای ملی، با آیت‌الله کاشانی و نیروهای مذهبی، میانه خوبی نداشتند و از هر امکانی، برای تخریب چهره آنها استفاده می‌کردند. شهید نواب صفوی در واقع، قربانی مخالفت‌ها و عدم حمایت‌های دکتر مصدق شد! فدائیان اسلام در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره حکومت دکتر مصدق، صدمه نخوردند.»

■ آغازین دیدار با امام خمینی در معیت شهید حاج‌مهدی عراقی

اعضای جمعیت فدائیان اسلام پس از شهادت نواب صفوی و یارانش و تحمل یک دوره اختناق سخت، در آغازین سالیان دهه ۴۰، گمشده خویش را در شخصیت امام خمینی رهبر نهضت اسلامی یافتند.

احمد شهاب نیز که در زمره این عده به شمار می‌رود، روزی را سه یاد می‌آورد که برای نخستین بار و در معیت شهید حاج مهدی عراقی، به دیدار رهبر کبیر انقلاب در قم رفته است: «پس از رحلت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، نیروهای مذهبی و انقلابی، عمدتاً حول محور امام خمینی جمع شدند، چون ایشان را تجسم آرمان و عقیده خود می‌دیدند. در سال ۱۳۴۴ همراه با شهید حاج‌مهدی عراقی و آقای حبیب‌الله عسگر اولادی، خدمت حضرت امام رسیدیم و شهید حاج مهدی عراقی، مرا به ایشان معرفی کرد و گفت: ایشان از فدائیان اسلام است و ماایل است که با نهضت اسلامی همکاری کند. حضرت امام مرا دعا کردند و از آن پس، به بیت ایشان رفت و آمد داشتم. مر مرحوم شهید عراقی، به شدت مورد وثوق و علاقه حضرت امام بود. علاوه بر آن شهید بزرگوار، جناب آقای عسگر اولادی شخصیتی به معنی کامل کلمه متدین، انقلابی و آزت‌شمنده مسخره گفتند: شهید نواب صفوی در ساری، سخنرانی کرده و گفته است: این مشرف‌فروشی‌ها از کتابوفروشی‌ها بیشتر است. و حرف باعث شده که مردم بیزند و مشرف‌فروشی‌ها را تخریب کنند و اوضاع شهر به هم بریزد! با این اتهام واهی، شهید نواب را به ۱۸ ماه حبس محکوم کردند!»

■ تعقیب توسط ساواک و اختفاد در منزل آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد

زنده‌یاد احمد شهاب پس از ورود به فرایند نهضت اسلامی، عمدتاً در کار تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام خمینی بود. یکی از شاخص‌ترین اقدامات وی در چارچوب قانون اساسی وقت بود. من به چند نمونه از رفتارهای آشکاره می‌کنم، خودان قضاوت کنید که چه شخصیتی داشت. یک بار در ماه رمضان، دکتر مصدق که وکیل مجلس بود، در حال نطق در مجلس لیوان آبی را سر کشید! یکی از نمایندگان به او تذکر داد که یوزه خواری در ملاعلا، از نظر شرع مقدس صحیح نیست! دکتر مصدق گفت: من پیرمرد هستم! آن وقتی در جواب او گفت: اگر عذر داری، می‌توانی در خفا آب بخوری و نباید تجزی کنی!.. از همین رفتار، من سیزدهان پایبندی مصدق به آداب و احکام شرعی را حدس زد. قبلاً هم یک بار در مورد حجاب در مجلس گفت: «روش رضاشاه برای کشف حجاب غلط بود، من بای‌حجابی مخالف نیستم، ولی فکر می‌کنم با سرنیزه نمی‌شود این کار را انجام داد، برای قبول بی‌حجابی باید روی افکار مردم کار و آنها را آماده کرد تا خودشان بی‌حجابی را بپذیرند! من با روش او که سرنیزه و زور بود، مخالف هستم!» این هم نظر او درباره حجاب- که‌از ضروریات اسلام است- بود! در مورد مشرف‌فروشی‌ها هم وقتی فدائیان اسلام و هیئت‌های مذهبی اعتراض کردند، مصدق حاضر نشد دستور به بسته شدن آنها بدهد و گفت: دولت از این طریق کسب درآمد می‌کند و مالیات می‌گیرد! مورد دیگر هم عکسی است که نشان می‌دهد وقتی فدائیان اسلام و هیئت‌های مذهبی اعتراض می‌کردم، مصدق دست او را نمی‌بوسد! همین چند مثال، می‌دهد دکتر مصدق، تا کمر خم شده و دارد دست

■ فرجام تعاملات آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق و جبهه ملی
علاوه بر جمعیت فدائیان اسلام، زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و اطرافیانش نیز در زمره همپیمانان دکتر مصدق در دوران نهضت ملی ایران

روزنامه جوان | شماره ۶۱۴

است.»

■ محکومیت ۱۰ساله به زندان، در پی اعدام حسنعلی منصور

راوی این خاطرات، در زمره تدارک‌گران اعدام انقلابی حسنعلی منصور بود. او وظیفه داشت که شهید صادق امامی، یعنی کلیدی‌ترین عنصر این عملیات را پس از وقوع آن مخفی سازد! شهاب پس از دستگیری توسط ساواک، نخست به پنج سال زندان محکوم شد، اما پس از آنکه دستگاه امنیتی به گستره سابقه و نقش او دقتی بیشتر کرد، ده، حکم او ۱۰ ساله شد! او از آن پس، سالیانی دراز را در زندان به سر برد: «بعد از اعدام ابوالقاسم حسنعلی منصور، قرار شد شهید حاج صادق امامی را در منزل کرد وکیل دادگستری به نام آقای سیدابوالقاسم رضوی مخفی کنیم و شبانه ایشان را به منزل رضوی بردیم. علت لو رفتن ما، این بود که در موقع دستگیری محمد بخارایی، در جیب او شماره تلفن مدرسه‌ای را پیدا کردند و از طریق آن مدرسه، به شماره تلفن دوستان او رسیدند. بعد هم فهمیدند که من حاج صادق امامی را مخفی کرده بودم و آمدند و مرا هم دستگیر کردند! موقعی که ساواک مرا ساوار ماشین کرد که ببر، دیدم شهید حاج مهدی عراقی هم در ماشین نشسته است! او به پنج سال حبس محکوم شدم، ولی وقتی فهمیدند عضو مؤتلفه هستم، به ۱۰ سال زندان محکومم کردند! جرم من هم، مخفی کردن شهید حاج صادق امامی بود. در زندان با شهید حاج‌مهدی عراقی، آیت‌الله محی‌الدین انواری، آقای عسگر اولادی و ابوالفضل حبیروی... در یک جا بودیم. در زندان به فکر اقدامیم که تحت عنوان سوادآموزی، کارهای فکری و فرهنگی خودمان را ادامه بدهیم و در این میان قرار شد که بنده، به زندانی‌ها درس بدهم. یک بار به یکی از شاگردانم برای انشا، موضوع خیانت‌ها و قبیاح دربار را دادم که بنویسد! مأموران متوجه شدند و کلاس سوادآموزی را تعطیل کردند!»

■ خاطراتی از کارگزاران رژیم شاه پس از دستگیری آنان در پی انقلاب اسلامی

زنده‌یاد حاج‌احمد شهاب در پی پیروزی انقلاب اسلامی و برآورده شدن آرزوی دیرین خویش، همراه با برخی از هم‌زمان سابق خویش، نخست در محل اقامت موقت امام خمینی در تهران، به خدمت پرداخت و سپس بر حسب نیاز، در دادستانی انقلاب اسلامی به کار مشغول شد. او شاهد دستگیری و محاکمه چهره‌های کلیدی چون: امیرعباس هویدا، رحیمعلی خرم، چنگیز وشمگیر و... بود و از فرایند دادرسی آنان، خاطراتی شنیدنی داشت. وی در ختام این گفت و شنود، به برخی از آنها اشاره کرده است: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همراه با آقای عسگر اولادی و سایر دوستان، در بیت امام هر کاری که‌از دستمان برمی‌آمد، انجام می‌دادیم. موقعی که برای محاکمه جنایتکاران رژیم شاه، دادگاه‌های انقلاب تشکیل شدند، مرا هم برای کمک به این کار دعوت کردند و در دادستانی انقلاب، مشغول کار شدم. خاطرم هست سپهبد وشمگیر مرئی اسب‌دودمانی و آقای سیدابوالقاسم کاشانی که شاه و خانواده‌اش را دستگیر کرده و به دادگاه انقلاب آورده بودند! من نزد او رفتم و خاطراتش را گرفتم. می‌گفت: من رئیس آشیز‌خانه سگ‌های شاه بودم و روی تابلویی، نیازهای غذایی و دارویی سگ‌ها را نوشته بودم و وظیفه من، تأمین این مواد بود. اعضای دادگت سلطنتی، مجموعاً ۱۲۸ سگ داشتند و وضعیت جسمی و سلامت آنها، با دقت کنترل می‌شد! ایک بار یکی از سگ‌های اشرف پهلوی داخل استخر افتاد و با اینکه من سریع سگ را از آب بیرون آوردم، اما آ زیرها به صدا در آمدند و مأموران عیبتند که ببینند چه خبر شده‌اند! اشرف که به شدت خجسته شده بود، به گوش من سبلی محکمی زد و سردوشی مرا هم کند و من هر چه التماس کردم که سگ سالم است و طوری نشده، او دستور داد که یک ماه مرا زندانی کنند! بعد هم برای معاینه سگ او، از خارج دامپزشک اولی‌ای را به مبدا به سگ آسیبی رسیده باشد! موقعی هم که امیرعباس هویدا را به دادگاه آوردند، گفت: من چند قرص ویلوم خورده‌ام که خوابم برود و الان حضور ذهن ندارم! آقای خلخالی قتل کرد که محاکمه را به شب بعد بیندازد، اما کیفر خواست را به هویدا دادند که مطالعه کند! شب بعد آقای خلخالی به من گفت: هر کسی که می‌خواهد وارد داد‌گاه شود مانعی ندارد، من در طول محاکمه، اجازه ندهید کسی از دادگاه بیرون برود! بعد هم دستور داد تمام تلفن‌ها را قطع کنند. در این فاصله به ما خبر دادند که مهندس بازرگان و دکتر یزدی، با هلیکوپتر به محوطه زندان قصر آمده‌اند و ادعا می‌کنند که از طرف امام پیام آورده‌اند! در حالی که اگر امام در قضیه محاکمه هویدا حرفی داشتند، علی‌القاعده باید وسطه شوند که هویدا اعدام نشود، اما آقای خلخالی اجازه ورود آنها را به داد‌گاه نداد!

خاطره دیگری هم در مورد رحیمعلی خرم، سرمیان‌دار معروف و مالک پارک‌ارم دارم. در دادگاه از او پرسیدند: چرا ۱۶۰ دختر اهل شیلی و فیلیپین را به ایران آورده و عشرت‌تکده راه انداخته‌ای؟ فریادش بلند شد: این دیگر چه جور دادگاه اسلامی‌ای است؟

من فقط ۱۰۰ نفر را آورده‌ام و شما می‌گویید ۱۶۰ نفر! این دروغ است! سگ‌های گوناگون گداخته‌اند و ادعا می‌کنند که از دادگاه اسلامی از غیر اسلامی برای او، ۱۰۰ نفر به جای ۱۶۰ نفر بود، وگرنه روی اصل قضیه، مشکلی نداشت! او به قدری جنایتکار بود که وقتی یکی از طلبکارهایش را می‌گرفت، ۸۰ هزار تومان طلبش از او پاشتاری کرد، دستور داد او را زنده زنده در قفس شیرهای پارک‌رم بیندازند! اینها به دلایل تربیتی و خصلتی، نوعی توحش رفتاری داشتند.»